خراسان روزنامه صبح ایران
سه شنبه ۲ خرداد ۱۳۹۶ . ۲۶ شعبان ۱۴۳۸ . شماره ۱۹۵۴۲

تازه‌ترین آلبوم علیرضا قربانی خواننده موسیقی ایرانی به آهنگسازی سامان صمیمی طی روزهای آینده در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. به گزارش خبرگزاری مهر، نام جدیدترین آلبوم علیرضا قربانی برگرفته از قطعه‌ای به همین نام با شعری از فروغ فرخزاد است. همچنین گفته می‌شود که یک قطعه دیگر از آلبوم جدید علیرضا قربانی هم به تصویر کشیده شده و قرار است طی هفته‌های آینده ویدیوی آن منتشر شود.

«فروغ» علیرضا قربانی منتشر می‌شود

ناگهانِ شعر

امروز با شاعران افغانستان

عاطفه جعفری

تنهایی من پر از هیاهو شده است
دست همه سکوت‌ها رو شده است
هر چیز که دستش برسد می‌شکند
طفلی که درونم است بدخو شده است
*
گفتند به من که از سفر می‌آیی
من منتظرم بگو اگر می‌آیی
دلتنگ شدم بعد شهادت بابا
یک روز فقط روز پدر می‌آیی؟
*
توشمعی و پروانه شدن می‌ارزد
از عشق تو دیوانه شدن می‌ارزد
من تاب قفس ندارم اما باتو
محکوم به این خانه شدن می‌ارزد
*
راوی روایتی پر از درد شده
از قصه کودکانه دلسرد شده
اورفته مدافع حرم باشد چون
همبازی کودکی من مرد شده

علیرضا علیزاده

سرنوشت ما به سرب سردی گره خورده است
به ضلع جنوبی پارکی
با نیمکت‌های سنگی
با چنارهای بلند
ما
ناگفته‌های زیادی را
به حرارت قهوه‌ها فوت کرده‌ایم
ما
آخر بن بست‌های زیادی
سیگار روشن کرده‌ایم
حالا کنار این خیابان یک طرفه
جایی برای تسلیم نیست
تو
چمدان به دست
در ضلع جنوبی پارکی
با نیمکت‌های سنگی
با چنارهای بلند
برای همیشه
جاری می‌شوی
من
پشت سرت
آخرین گلوله‌ام را
خالی کرده‌ام...
*
جنگ همچنان ادامه دارد
پوکه‌های بیشتری
هرشب
روی زمین می‌افتند
آمار تلفات
بگذار بالا برود
بوی دود
بگذار اتاق را خفه کند
صلحی در کار نیست
من با نبودنت
کنار نخواهم آمد!
*
وقتی آدم‌ها پیر می‌شوند
ناگهان کودکی در آنها متولد می‌شود
اینجا
جای خالی‌ات
آن پیرمرد خرفت
حالا طفلی شده است
که همه چیز را می‌خورد!

خسرو باباخانی، نویسنده کودک و نوجوان مطرح کرد:

روند کند داستان‌نویسی در دهه اخیر

کتاب کالایی لوکس نیست پس آن را به میان مردم ببریم

«خسرو باباخانی» یکی از نویسندگان توانمند کشورمان است. او که متولد شهریورماه ۱۳۳۸ است، از ۲۶ سالگی با آغاز به کارش در مجلات کیهان بچه‌ها، سوره نوجوان و سروش نوجوان، وارد عرصه تولید آثار فرهنگی برای کودک و نوجوان شد.

وی دبیری جشنواره‌های سراسری داستان بسیج و مهر حوزه هنری، داوری کتاب سال جمهوری اسلامی، دفاع مقدس و جشنواره شهید حبیب غنی‌پور را در کارنامه اجرایی خود دارد.

برخی از تألیفات باباخانی شامل: «برفراز گندم‌زار»، «گنج قلعه متروک»، «زندگی‌نامه تختی»، «عاشقان شیفته»، «پری دریایی»، «پلنگان هم می‌میرند»، «یک سین به‌علاوه هفت سین» است. به این‌ها داستان نیمه‌بلند و موفق «پشت دروازه‌های بهشت» را نیز بیفزایید. آثار «برفراز گندم‌زار» و «مثل دست‌های مادرم» به عنوان کتاب سال و «گنج قلعه متروک» نیز از طرف سوره نوجوان به عنوان اثر برگزیده انتخاب شده است. با این مولف ژانر کودک و نوجوان، در گفت و گویی یک ساعته، از سیر تحول داستان‌نویسی در کشور و اقتضائات حوزه نشر گفتیم و شنیدیم.

به عنوان یک نویسنده و فردی که مطالعات زیادی دارد، گونه داستان و رمان‌نویسی در کشورمان را چطور می‌بینید و معتقدید در این سال‌ها دستخوش چه تغییراتی شده است؟

از آنجا که داور بخش نوجوان جشنواره‌های ادبی هستم، به نظرم، رشد رمان و داستان‌نویسی در این دهه اخیر کندو گاه با افت مواجه بوده است. بازه سال‌های ۱۳۶۵ تا اواخر ۱۳۷۷، اوج ادبیات کودک و نوجوان کشورمان محسوب می‌شود. بعد از آن، آرام آرام شاهد نزول سطح این ادبیات بودیم. شاید یکی از دلایل آن این است که سیاست‌گذاران بخش فرهنگی ما درست عمل نکردند. به عنوان مثال، کار اول من در سال ۱۳۶۸ به عنوان یک نویسنده گمنام ۱۰ هزار نسخه چاپ شد، ظرف سه سال شمارگان آن به ۳۰ هزار نسخه رسید. اکنون با برخورداری از ۳۲ سال سابقه و شهرت، آثارم در شمارگان اندک چاپ می‌شود. مثلا، آخرین اثرم با عنوان «قصه پیمان‌شکنی» در گروه سنی کودک و نوجوان، در هزار جلد چاپ شده و فقط پنج هزار تومان قیمت خورده است. این موضوع برای بسیاری از نویسندگان قدیمی دیگر نیز صدق می‌کند که حکایت از تحلیل رفتن بخش نشر کشور دارد. در مقابل معیشت فعالان این حوزه نیز به چالش کشیده می‌شود؛ برای نمونه، اگر هزار جلد چاپ شود و ناشر بخواهد ۱۰ درصد به من حق التالیف بدهد، روی هم رفته سهم من ۵۰۰ هزار تومان خواهد بود. یک سال باید زحمت بکشم و این کار را چاپ کنم و دو سال هم در نوبت چاپ بمانم، دست آخر بعد از اینکه کار فروش رفت، حق من بعد از گذشت سه سال پرداخت می‌شود که میانگین آن در یک ماه، ۴۰ هزار تومان است. در چنین اوضاعی، نویسندگان به دنبال کارهای سطحی و عامه‌پسند با صفحات بیشتر می‌روند تا به چاپ‌های دوم و سوم برسد.

وضعیت حوزه نوجوان را چطور ارزیابی می‌کنید؟

با توجه به اینکه حوزه تخصصی نویسندگی من کودک و نوجوان است، درباره این گروه مخاطبان صحبت می‌کنم. نوجوانی دوران بسیار خاصی است زیرا بچه‌ها به سن بلوغ می‌رسند و بحران‌های روحی عجیب و غریبی را پشت سر می‌گذارند، به شدت احساساتی می‌شوند و با دنیا سر جنگ دارند، زود باور و علاقه‌مندی‌های زودهنگام دارند. این دست عواطف می‌تواند دستمایه نگارش یک رمان مثلاً عاشقانه باشد اما تاکنون ناشران و نویسندگان ما چند درصد به آن پرداخته‌اند؟ یا در نمونه دیگر، بزرگ‌ترها و والدین، در این سنین خیلی برای نوجوانان الگو هستند. نویسندگان باید در قالب رمان به آنها بگویند پدر شما قهرمان است اما در کنار دیگر مردم جای دارد. به انضمام اینکه، متأسفانه پس از ورود فناوری، بسیاری از هنرمندان از این جریان عقب ماندند و به تبع آن، از ۷۰ درصد گفت‌وگوی نسل جدید عقب هستند. عملا با نسلی روبه‌رو هستیم که حتی زبان مشترک میان ما غیرقابل فهم است. برای به‌روز شدن، نویسندگان باید با زبان روز و فضاهای جدید رسانه‌ای نیز همراه شوند.

به نظر شما اگر بخواهیم اثری تولید شود که مخاطب را ترغیب به خواندن کند و نسل‌های مختلف را با خود همراه سازد باید چه سیاستی را پیش بگیریم؟

ببینید بخشی از این مسئله باید در قالب ترغیب مخاطب به کتاب خوانی محقق شود. این به یک برنامه کلان و چندجانبه نیاز دارد. مثلا اگر آموزش و پرورش اراده کند و مطالعه را جزو برنامه‌های درسی قرار دهد، ممکن است کتابی به یک میلیون شمارگان برسد. از یک سوی دیگر، نویسنده هم می‌تواند اثری با کیفیت تولید کند. کاری که برایش صرفه اقتصادی داشته باشد و مجبور نباشد به دنبال نوشتن هر اثر نازلی برود. گاهی باید رفت سراغ اینکه جامعه در یک برهه تشنه چیست و همان را محور تولید یک اثر کرد.

ورود یک ناشر به حوزه تخصصی آثار انقلابی و ولایی، باید با چه پیش‌زمینه‌ای انجام گیرد که این نگاه تخصصی به تولید آثار فاخر و توامان سوددهی منجر شود؟

در گام نخست، این مجموعه باید سعه صدر را پیشه خود سازد و برای رسیدن به نتیجه، افق‌های بلندمدت را متصور شود. در گام بعدی، برای ورود به هر زمینه، کارشناس خاص خودش را به کار بگیرد. اگر قصد ورود به ادبیات دفاع مقدس را دارد، دو تن از متخصصان زبده این عرصه را انتخاب کند و آنها آثار را ردیا تأیید کنند. این انتشارات باید در دوره‌ای حدود ۳۰ یا ۴۰ سال، بذری را بکارد و پرورش بدهد که شاید محصول واقعی آن را نسل‌های بعد مورد بهره‌برداری قرار دهند. تولید محتوا مانند کاشتن درخت خرماست، سال‌ها برای حاصل دادن، زمان لازم است. گندم نمی‌کاریم که زود برداشت کنیم، باید فرصت اجرای برنامه‌ها را به مجموعه کارشناسان هر بخش بدهیم تا آرام آرام تأثیرشان را بگذارند و توامان در بطن جامعه نیز اندک‌اندک اعتبار و اعتماد جلب کنیم.

> موفقیت برخی از آثار از جمله در حوزه دفاع مقدس، به دلیل صداقت راوی است که در متن و بطن روایت، نهفته است. بدین معنا که نویسنده آن، رزمنده دوران جنگ بوده و به هنگام روایت داستان خود، صداقت به خرج داده و به قهرمان‌پروری و شعارزدگی کشیده نشده است

شاخصه یک داستان انقلابی خوب را چه می‌دانید؟ منظورم از انقلابی، روایتی است که بخشی از تاریخ مهم این کشور را برای نسلی که بعضاً هیچ برداشتی از آن دوران ندارند، شفاف می‌کند.

با سفارش‌دادن، محتوای فرهنگی خوبی از آب درنمی‌آید. چرا که از دل نویسنده برنیامده است تا بر دل مخاطب بنشیند. اگر نگارنده، انقلاب را لمس نموده یا درباره آن تحقیق کرده باشد و نیز خود تمایل به نوشتن را نشان دهد، چون به هنر نویسندگی مسلط است، ناخودآگاه مخاطب را مجذوب اثر خود می‌سازد. نکته قابل تأمل در این زمینه آن است که قرار است رمان نوشته شود، پس باید در وهله نخست داستانی با کشش و تعلیق بنگاریم تا گروه هدف را جذب کند، بعد در پس‌زمینه، به طور غیرمستقیم به استنادات تاریخی هم اشاره کنیم.

بعضی از پرفروش‌ترین کتاب‌های ما در حوزه‌های ارزشی بودند مثلا در موضوعات دفاع مقدس و مخاطب عام با اشتیاق آن را می‌خواند و این شاید در برهه‌ای دور از انتظار می‌نمود، فکر می‌کنید دلیل این توفیق چه بود؟

موفقیت برخی از آثار از جمله در حوزه دفاع مقدس، به دلیل صداقت راوی است که در متن و بطن روایت، نهفته است. بدین معنا که نویسنده آن، رزمنده دوران جنگ بوده و به هنگام روایت داستان خود، صداقت به خرج داده و به قهرمان‌پروری و شعارزدگی کشیده نشده است. خلاف رویکرد نادرست بخشی از آثار سینمایی گذشته ما که در آن‌ها یک رزمنده ایرانی، یک پادگان دشمن را یک تنه نابود می‌کرد. دوم اینکه، آثار موفق حوزه دفاع مقدس، حقیقتاً داستان هستند. فراموش نکنیم، قرار نیست خاطره، زندگی‌نامه، مستند یا روایت تاریخی نوشته شود، بنابراین داستان روایت کنیم. از سویی، همه افراد توانایی نگارش داستان را ندارند. امکان دارد، در مدت یک سال یک یا دو اثر خوب به دست انتشارات «به نشر» برسد اما این مجموعه در نهایت اثری تولید خواهد کرد که محل رجوع و به لحاظ محتوا ارزشمند باشد.

اگر ناشری بخواهد وارد حوزه نشر کتاب‌های انقلابی شود، فکر می‌کنید باید به چه الزاماتی توجه کند تا آنچه حاصل می‌آید یک مجموعه ارزشمند باشد؟ اقتضائات تولید اثر در این جنس موضوعات چیست که به ورطه شعارزدگی و میان‌مایگی نیفتد؟

ببینید ناشری مثل «به نشر» می‌تواند کارهای متنوعی انجام دهد. از جمله اینکه از نویسندگان موفق و داوران ادوار گوناگون جشنواره داستان انقلاب دعوت و از تجربیات آنها استفاده شود. یکی از مشکلات فرهنگی ما این است که به اصطلاح، بارها و بارها چرخ را اختراع می‌کنیم و عملا به تکرار خودمان دست می‌زنیم و ارزش یک کار خوب را از بین می‌بریم. در این حوزه نباید چنین عمل کرد، باید «تازه» بود و «نو» فکر کرد.

اگر موافقید وارد بحث ارتباط ناشر و نویسنده شویم. اگر یک محصول و خروجی عالی از این همکاری توقع برود، فکر می‌کنید در اساس این ارتباط باید چه نکاتی رعایت شود؟ به تجربه ناشران موفق جهان هم در زمینه تعامل مؤثر میان ناشر و نویسنده اشاره‌ای بفرمایید.

به عنوان یک نویسنده با سابقه ۳۲ ساله، تاکنون با ناشران نشستی برای بررسی خواسته‌های فی‌مابین نداشتم. اصولاً این روال کار ما در ایران نیست. در دیگر کشورها، ناشران پیشاپیش هزینه مدت نگارش کتاب را به نویسنده پرداخت می‌کنند، در ادامه نیز روی کار، ویرایش‌های جدی انجام می‌گیرد. همچنین در چاپ نخست ۵۰۰ هزار شمارگان در نظر گرفته می‌شود. ترجمه به دیگر زبان‌ها نیز از جمله وظایف ناشران محسوب می‌شود. برای دستیابی به این منظور، باید نیازهای ناشر و نویسنده روشن شود تا به زبان مشترکی برسند.

سیاست امروز ناشران موفق در ایران برای بقا در بازار رقابت، به‌ویژه اگر رویکردشان تولید آثاری باشد که محتوای فرهنگی دارد، باید چگونه باشد؟

تبلیغات یکی از کاستی‌های صنعت نشر ماست. یادمان می‌رود که کتاب هم یک کالاست و باید همه چرخه نشر از آن انتفاع ببرند؛ لذا باید برای دیده‌شدن آن، تبلیغ انجام گیرد. چه خوب است، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و صدا و سیما وارد همکاری شوند و روزی ۱۰ دقیقه یک محصول فرهنگی را تبلیغ کنند. وقتی چنین برنامه‌هایی وجود ندارد، بدین معناست که هنوز ضرورت تبلیغ کتاب درک نشده است. برنامه «خندوانه»، کتابی را که سال‌ها از چاپ و فروش آن می‌گذشت، با تبلیغ به شمارگان باورنکردنی ۵۰ هزار تایی رساند. چرا این دست کارها تداوم ندارد؟

اما در این میان، «به نشر» می‌تواند در هر دوره، ۲۰-۱۰ نویسنده را دعوت کند و بعد از برپایی مراسم، جلسه‌ای شبانه برای نویسندگان و مخاطبان ترتیب دهد و اصلاً هم به خروجی آن توجه نکند و برای بلندمدت برنامه‌ریزی کند. مثلاً از پدیدآورندگان جوان مستعد جشنواره‌های ادبی «جلال آل احمد» یا «پروین اعتصامی» که اثری ندارند، سه روز دعوت کند تا در کنار نویسندگان پیشکسوت قرار گیرند. هر دو گروه با تجربیات و ایده‌های یکدیگر آشنا می‌شوند. دیگر اینکه، مناسبتی فکر و هدف‌گذاری نکنیم. حتماً نباید دهه فجر یا نمایشگاه کتاب برپا باشد تا به تبلیغ کتاب بپردازیم. در ابتدا، اواسط و انتهای هر فصل به تشکیل نشست‌های نقد و نظر همت کنیم. از مدارس دعوت کنیم یا مراسم معرفی کتاب را به مدارس ببریم. مادامی که کتاب را کالایی لوکس و غیرضروری تلقی کنیم، اوضاع بر همین منوال خواهد بود. تشکیل اتاق فکر با اعلام فراخوان عمومی از جمله این امور ترویجی به حساب می‌آید. بالاخره از میان ۱۰ هزار طرح دریافتی، ۲۰ کار خوب درمی‌آید.

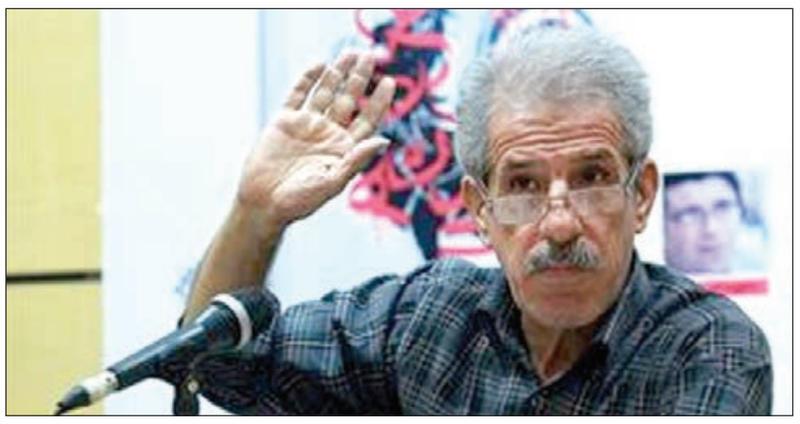

ادبیات انقلاب

جدیدترین اثر سرشار، روایتی جدید از انقلاب اسلامی

انتشارات سوره مهر مجموعه «داستان انقلاب» را به کوشش محمدرضا سرشار روانه بازار کتاب کرد. به گزارش باشگاه خبرنگاران پویا، مجموعه «داستان انقلاب» به کوشش محمدرضا سرشار (رهگذر) برای گروه سنی نوجوانان روانه بازار کتاب شد. موضوع داستان‌های این مجموعه که از سوی انتشارات سوره مهر به چاپ رسیده، در حوزه انقلاب اسلامی است. نویسنده کوشیده است با در نظر گرفتن مقتضیات روز، داستان‌هایی را با حال و هوای انقلاب ۵۷ برای نوجوان امروز روایت کند. رهگذر که نامش با قصه‌های ظهر جمعه گره خورده، این بار گزیده‌ای از بهترین داستان‌های نویسندگان مختلف را در این مجموعه گردآوری کرده است. «نوشته روی دیوار»، «همه گفتند مرگ بر شاه»، «امام می‌آمد»، «به دنبال پدر» و «پای تخته سیاه» عناوین این مجموعه‌اند. در این اثر داستان‌هایی از داوود غفارزادگان، مجید درخشانی، محمدرضا سرشار، مریم جمشیدی، ابراهیم حسن‌بیگی، محمدرضا بایرامی، مصطفی خرامان، خسرو آقایاری، بهمن پگاه‌رادو... گردآوری و عرضه شده است. در بخش‌هایی از داستان «تفنگ»، نوشته محمدرضا بایرامی به عنوان یکی از داستان‌های مندرج در این اثر می‌خوانیم:

«نمی‌توانم جلو خودم را بگیرم. لباس‌هایم را می‌پوشم. کلاه کشی‌ام را می‌گذارم سرم. می‌آیم بیرون، و یواشکی می‌افتم دنبالشان. امّا هنوز چیزی نرفته‌اند که نمی‌دانم چطور می‌شود که داداش برمی‌گردد عقب. می‌خواهم خودم را جایی قایم کنم. ولی دیگر دیر شده است. داداش، از همان دور داد می‌زند: «ای ناکس! باز هم که داری زاغ سیاه مرا چوب می‌زنی!»

این بار، به خلاف همیشه، اصلاً عصبانی نیست. همین هم، بِه من جرئت می‌دهد که خودم را برسانم بهشان و بپرسم: «کجا می‌روید؟»

داداش می‌گوید: «مسجد!»

می‌پرسم: «مسجد؟! مسجد برای چه؟»

می‌گوید: «برای تحویل دادنِ اسلحه. امام گفته که هر کسی اسلحه دارد، تحویل بدهد.»

داستان - قسمت آخر

میلکی

همارضوی‌زاده- باز هم از بیرون یه صدایی میاد. شاید مامان باشه. داره تاریک می‌شه. الان بابا هم میاد. سارا دیگه هیچی نمی‌گه. لای چشم‌هاش یه کمی بازه. کاش یکی‌شون زودتر بیاد. چرا نمیان؟ مینا باز داره الکی بالا پایین می‌پره. ولی من دلم واسه سارا می‌سوزه. با اینکه از وقتی مینا اومده دیگه با من بازی نمی‌کنه، همیشه می‌ره پیش مینا. ولی خوب، مینا فکر می‌کنه همیشه جون جونی سارا می‌مونه. ولی نمی‌مونه. آخه یه روز دختر خاله سیمین طوطیناز رو آورد خونه سارا اینا. گفت می‌خوان برن مسافرت. اون یه طوطی سبز بزرگ بود. چند تا چیزی هم بیشتر از مینا بلد بود بگه. خوشگل‌تر هم بود. بعد دیگه سارا، مینا رو یادش رفت. فقط با طوطیناز حرف می‌زد. غذا بهش می‌داد. کنار قفسش می‌خوابید. حتی یادش می‌رفت واسه مینا آب بذاره، غذا بذاره. طفلی مینا خیلی ساکت شده بود. گوشه قفسش بغ کرده بود. به طوطیناز بدجوری نگاه می‌کرد. مامان می‌گفت ازش می‌ترسه. ولی خوب مینا چشم‌هاش مهربونه. دوست دارم باشه. ولی گاهی هم نباشه. اصلا باشه، ولی سارا با من هم بازی کنه. یه صداهایی میاد. همین نزدیکه. مامان اومد... نه. مامان نیست. دو تا آقان. از روی دیوار اومدن توی حیاط. دیوار ریخته. با یه چوب دارن شیشه‌های پنجره رو می‌شکونن. صبح شیشه‌ها شکست. ریخت روی فرش. اومدن تو خونه. دارن به همه جا نگاه می‌کنن. انگار دنبال یه چیزی می‌گردن. وای چه کار کنم. کاش می‌تونستم خودم رو بندازم روی سوراخی کمد. سارا! یه جیغ بزن... یالا دیگه... اگه بشنون میان ازون زیر درت میارن... زود باش... بگو من این زیرم... بگو نمی‌تونم بیرون بیام... بگو... زود بگو... مینا هم آقاها رو دیده. باز داره بال بال می‌زنه. نمی‌دونم چه گیری داده به ظرف آبش. هی خودش رو می‌کوبه بهش. پرنده بی‌عقل، اون حرفایی که بلد بودی رو، حالا بگو دیگه. بگو سارا، بگو سلام. بگو دیگه کله پوک. این آقاها صدات رو بفهمن میان. بگو زود باش. دیوونه، خوب یه جیغ بزن... صدای حرف زدن میاد. یکی از آقاها به اون یکی می‌گه: "بریم کسی تو خونه نبوده." باز با صدای بلند می‌گه: "کسی اینجا نیست، کسی صدای من رو می‌شنوه؟" چکار کنم کاش می‌شد دهنم رو پاره کنم، خودم می‌گفتم سارا این زیره. حالا مینای کله پوک رو ببین. اینقدر خودش رو زده در و دیوار قفس که ظرف آبش چپه شد. حالا هم رفته بالای ظرف آبش که کج شده وایستاده. از جاش تکون نمی‌خوره. داره از تو سوراخ به سارا نگاه می‌کنه. کله پوک. آب ظرف آبخوریش داره می‌ریزه روی صورت سارا. سارا تکون نمی‌خوره، ولی داره زبونش رو می‌ماله دور لبش. صورتش خیس شده. آروم می‌گه: "آب... آآآب..." .... یکی از آقاها برگشت. داره میاد این ور. داره میاد...

-«بدو بیا اینجا، فک کنم یه نفر این زیره، یه صدایی میاد... قفس رو بردار... کمد رو بلند کن... مواظب باش، یه بچه‌س».

مینا گوشه قفس نشسته روی دو تا پاش. قفسش کج شده. دیگه نمی‌پره. اون آقاها سارا رو بغل کردن با خودشون بردن. مینا ساکته. چند تا پرش شکسته. افتاده ته قفس. باز چشماش مهربون شده. اون چیزه توی دلش داره تند و تند تکون می‌خوره. چه کار کنم؟ من می‌دونم، مینا آب می‌خواد. یه صدایی میاد. تاریک شده. یکی از توی پنجره اومد. یکی از اون آقاهاس. دوباره برگشت. شاید فکر کرده بازم کسی توی خونه‌س. داره میاد اینجا. اومد طرف قفس. برش داشت. "اهه... آقا قفس رو کجا می‌بری؟" آقاهه قفس رو می‌ذاره کنار پنجره، درش رو باز می‌کنه. "اهه مینا کجا؟ نرو هوا داره تاریک می‌شه، سارا بیاد نباشی ناراحت می‌شه، زود برگردی مینا... مینا من تنها می‌شم...!"

موسیقی

حضور کم فروغ شاهنامه در موسیقی ایران

شاهنامه در موسیقی ایرانی جایش خالی بوده و هست اما گاهی آثاری روی اشعار شاهنامه ساخته شده است که دست برقضا برخی از آنان هم ماندگارند.

روزی سرد زمستانی بود که سوار بر پرایدم، از سرِ کار به خانه بازمی‌گشتم. در راه یکی از دوستان قدیمی‌ام را دیدم. سوارش کردم که تا جایی برسانمش. احوال‌پرسی کردیم و راه افتادیم. دستِ برقصاسی دیِ اصلی «درفش کاویانی» شهرام ناظری را در ضبط ماشین گذاشته بودم و داشتَ می‌خواند:

چو بگذشت بر آفریدون دو هشت
ز البرز کوه اندر آمد به دشت

پیش از آنکه فرانک پدر فریدون را به او معرفی کند، رفیق ما سکوت کرده و سراپا گوش شده بود. بی‌اختیار با هم سکوت کرده بودیم و می‌شنیدیم روایتِ فرانک برای فریدون را. رفیقمان دیگر باید می‌رفت. اما نام آلبوم را پرسیدو رفت. بعدها فهمیدم که آلبوم را تهیه کرده و بارها و بارها شنیده است.

بعد از این ماجرا چند بار دیگر هم شاهد بودم که دوستانی با شنیدن آلبوم «درفش کاویانی» به آن علاقه‌مند شدند و بیش از هر چیز جنبه داستانیِ اشعار و البته صدای گیرای ناظری آنها را مجذوب کرده بود.

حافظ، سعدی، مولوی، خیام، باباطاهر، عطار و دیگر شاعران ادبیات کُهن ایران، هر کدام به نسبتِ جایگاهشان در ادبیات، در موسیقی ایران هم جایگاه خودشان را دارند. کم یا زیاد، اندازه یا بیش از اندازه؛ به هر روی هر کدام از شاعران ادبیات کُهن، اشعارشان یا در آواز یا در تصنیف‌ها به کار گرفته شده است.

حکیم ابوالقاسم فردوسی در ادبیات ایران و تاثیر گذاری بر زبان پارسی به راستی که در بلندترین و مهم ترین جایگاه قرار دارد و هیچ کسی هم نمی‌تواند تاثیر او بر زبان و ادبیات فارسی را انکار کند. لیک در این میان فردوسیِ بزرگ، در طول دوران‌ها، جایگاهی در میان اهل موسیقی نداشته است. از میان «شاهنامه» حکیم توس، به جز چند بیت، چیز دیگری تصنیف یا آواز نشده است.

«آواز اساطیر»، «درفش کاویان» و «سیمرغ» را کنار بگذاریم. چند اثر دیگر می‌ماند که تمام و کمال اشعارشان از میان بیت‌های شاهنامه انتخاب شده باشد؟ متاسفانه باید پاسخ داد که یا اثر دیگری نیست یا اگر هم باشد، تعدادشان از همین دو یا سه آلبوم فراتر نمی‌رود.

آهنگسازان موسیقی ایرانی دلایل خاص خودشان را دارند که سراغ شاهنامه نمی‌روند. این آهنگسازان یکسان بودنِ وزنِ اشعارِ شاهنامه را به عنوان مهم‌ترین دلیل در این زمینه بیان می‌کنند. آنان معتقدند که برای موسیقی ایرانی بهترین قالب شعری غزل است و این موسیقی برای مثنوی چندان مناسب نیست. همچنین موسیقی ایرانی را برای روایت‌های داستانی مناسب نمی‌دانند.

باری، تجربه‌هایی هر چند اندک در این زمینه خلاف همه این گفته‌ها را اثبات کرده است.

هفده سال پیش آلبومی با عنوان «آواز اساطیر» منتشر شد که به شاهنامه‌خوانیِ اختصاص داشت. البته این شاهنامه‌خوانی به زبان کُردی بود. این اثر تا همین امروز شنیده می‌شود و به قطع در فراداهای بسیاری هم شنیده خواهد شد. این اثر سرشار از ریتم است و حتی کسانی که کُردی زبان مادری‌شان نیست هم آن را شنیده‌اند. این نخستین تجربه رسمیِ شهرام ناظری در آوازخوانی بر اشعار شاهنامه بود.

همین دو سال پیش و در اسفند ۱۳۹۴ بود که بار دیگر اثری از شهرام ناظری منتشر شد که محور اصلی‌اش «شاهنامه» فردوسی بود. ناظری این بار نه به زبان کُردی که با زبان پارسی، سراغ داستان سُرایی براساس شاهنامه رفت. او برای این کار داستان کاوه آهنگر و درفش کاویانی را برگزید. نامش «درفش کاویانی» و فرید الهامی آهنگسازش بود. ناظری این بار هم با همان لحنِ حماسی‌اش در آوازخواندن، بخش‌هایی از شاهنامه را خواند. این اثر تمام جذابیت‌های شنیداری برای مخاطبان موسیقی ایرانی را دارد. ریتم‌ها، آوازها و قطعه‌های ضربی در این آلبوم همه چیز را شنیدنی کرده است. از سویی دیگر شنونده با شنیدنِ این اثر مجذوب داستان هم می‌شود و می‌خواهد اثر را تا پایان بشنود و بداند که پایان داستانِ کاوه، فریدون و ضحاک به کجا می‌انجامد.

«درفش کاویانی» ثابت می‌کند که روی شاهنامه هم می‌شود کار کرد و می‌شود اثری ساخت که مخاطب موسیقی ایرانی را مجذوب و در عین حال هم با بخش‌هایی از شاهنامه آشنا کند. شاید تنها شرط برای رسیدن به این منظور این باشد که هنرمند شیفته شاهنامه باشد و با این اثر زندگی کرده باشد.

از سوی دیگر و بی‌شک بسیارند کسانی مانند آن رفیق من که «درفش کاویانی» را نشنیده‌اند و اگر بشنوند مسحورش می‌شوند. این نشنیدن‌ها باز هم بر می‌گردد به ضعف رسانه‌هایی مانند رادیو و تلویزیون که خوراک مناسبی برای شنوندگانشان ندارند و آثار ارزشمند موسیقی ایرانی را به درستی معرفی نمی‌کنند.

«سیمرغ» هم یکی دیگر از معدود آثاری است که برای بخشی از شاهنامه ساخته شده است. خواننده این اثر همایون شجریان و آهنگسازش حمید متبسم است. این اثر در «چهارگاه»، «همایون»، «اصفهان»، «ماهور» و «نوا» ساخته شده است و داستان «زال» را روایت می‌کند.

«سیمرغ» هم در نوع خود اثری قابل توجه است. جالب این که این اثر با ارکستر بزرگ سازهای ایرانی اجرا شد و در سازبندی ارکستر ایرانی هم برای خودش تحولاتی ایجاد کرد. به هر روی آهنگسازان و خوانندگان موسیقی ایرانی باید بیش از این‌ها به شاهنامه بپردازند؛ «شاهنامه‌ای که اثری ماندگار است اما هنوز جایگاهش را در موسیقی ایرانی پیدا نکرده است. شاید هنگامه این فرا رسیده که اهل موسیقی نگاهی ویژه‌تر به شاهنامه داشته باشند و بخش‌هایی از این اثر ارزشمند را با موسیقی و آواز روایت کنند.

> «آواز اساطیر»، «درفش کاویانی» و «سیمرغ» را کنار بگذاریم. چند اثر دیگر می‌ماند که تمام و کمال اشعارشان از میان بیت‌های شاهنامه انتخاب شده باشد؟ متاسفانه باید پاسخ داد که یا اثر دیگری نیست یا اگر هم باشد، تعدادشان از همین دو یا سه آلبوم فراتر نمی‌رود

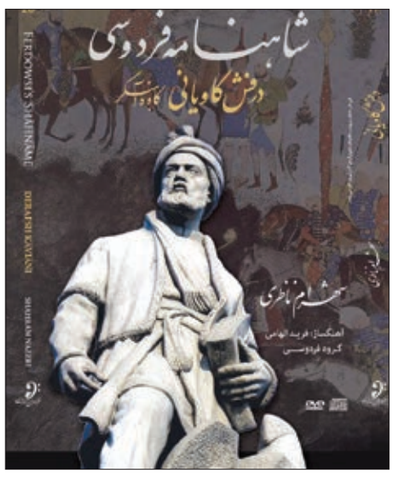

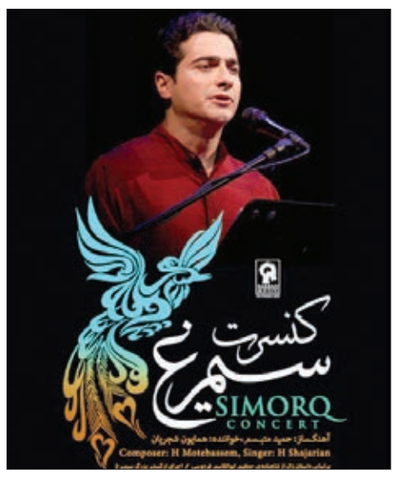

بازارچه کتاب

انیس؛ رمانی تاریخی با تحلیل روانشناسی

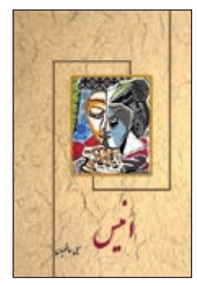

«انیس» نوشته لیلی حافظیان یک رمان تاریخی، با تحلیل روانشناسی شخصیت‌هاست. این رمان به وقایع و رخدادهای مشهد در فاصله سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۳۹ خورشیدی می‌پردازد. قهرمان کتاب تجربه‌های زن بودن در این زمان و مکان را با جزئیات باز گو می‌کند. از تفاوت بین زن و مرد گرفته تا مصائب درس و برپایی مدرسه و شیوه‌های ازدواج و... با زوایای دیده‌مختلف بررسی می‌شود. به توپ بستن حرم به وسیله روس‌ها و رضاخان در بخش‌هایی از داستان روایت و ساخت خیلی از بناها و تجددگرایی با استناد به مدارک تاریخی بیان می‌شود. خواننده با افکار و اندیشه‌های آن زمان به خوبی مأنوس می‌گردد. فضاهای متفاوت خانه‌ها و بافت شهر ترسیم می‌شود. پوشش مختلفی که طی این سال‌ها مدام در حال تغییر بوده، معرفی و شیوه‌های آموزشی برای دختران و پسران بررسی می‌شود. شخصیت‌های کتاب نزدیک به حقیقت هستند اما هیچ یک کاملا منطبق بر واقعیت نیست.

کتاب ۲۶۰ صفحه است که عکس‌هایی از مکان‌های مشهد در آن سال‌ها به انضمام عکس‌هایی از خانواده‌های آن زمان و شجره‌نامه و نقشه نیز در آن موجود است.

تهیه این کتاب در مشهد از پردیس کتاب مقابل سه‌راه ادبیات، در تهران انتشارات ققنوس خیابان انقلاب بین فروردین و اردیبهشت و از سایت شبکه جامع کتاب گیسوم میسر است.